

# بُن مایه‌ها و درون مایه‌های رخداد عاشورا

(بررسی تاریخی)

□ حسن حضرتی

در سال ۱۶۰۰، پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جامعه اسلامی شاهد سانحه‌ای بسیار اسفناک بود: نوه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طرز فجیعی به همراه یاران اندک خود به شهادت رسید و اهل بیت او به اسارت رفتند. چرا عاشورا اتفاق افتاد؟ این پرسشی است که نوشته حاضر به منظور یافتن پاسخی قانع‌کننده به آن، برآمده است.

بر همین اساس مباحث ذیل را در این مقاله مورد توجه و مذاقه قرار داده‌ایم: بافت اجتماعی جزیره العرب قبل از بعثت به عنوان مرده ریگ جاهلیت، رخداد سقیفه به عنوان اولین انحراف بنیادین در حرکت اسلامی که در آن عقیده، فدای قبیله شد و نتایجی که از این اجتماع شتاب‌آلود برآمد، سیاست مالی خلفای نخستین؛ به ویژه دوره عمر و عثمان و بدعت‌ها و انحرافات که در این زمینه به وقوع پیوست، انحرافات فکری که معاویه و جانشین او یزید ابداع کردند (همانند: جعل حدیث، تبدیل خلافت به سلطنت، احیای عربیت و فروداشت موالی) و بالأخره تقویت جریان‌های فکری انحرافی همانند مرجئه که مشروعیت بخش رفتار غیر دینی امویان بودند.

مکتبی که می‌رفت با کجروی‌های تغالۀ جاهلیت ... با شعار «لا خیر جاء ولا وخی نزل» محو و نابود شود ... ناگهان شخصیت عظیمی ... قیام کرد و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد.

(امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۸۱)

## مقدمه

سانحه عاشورا و ابعاد مختلف آن، تحقیقات علمی فراوانی را به خود اختصاص داده است، اما به نظر می‌رسد به یکی از وجوه این پدیده تاریخی که در حوزه «تاریخ اسلام» - به طور اخص - و در «تاریخ انسانی» - به طور اعم - اهمیت به سزایی دارد، کمتر توجه شده است و آن بررسی تاریخی «چرایی» رخداد کربلاست. چرا پس از گذشت پنجاه سال از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاکمان جامعه اسلامی به آسانی به قتل و عام و اسارت خاندان او اقدام می‌کنند و چنین مصیبت عظیمی را بر آل محمد روا می‌دارند؟ چرایی این واقعه را در کجا باید جست و جو کرد؟ در نوشتار حاضر در حد توان به این پرسش پاسخ داده شده است.

## ۱) مرده ریگ جاهلیت

بی تردید بخشی از علل و عوامل رخداد حادثه کربلا را باید در عصر جاهلیت جزیره العرب و مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی حاکم بر زندگی اعراب و قبایل ساکن در آن جست و جو کرد. اطلاق واژه جاهلیت برای دوره مورد نظر، خود گویای واقعیت‌های غیر قابل انکاری است. به جز عده معدودی از صاحب نظران که نکات برجسته فکری و مدنی برای عرب عصر جاهلی قائل اند،<sup>(۱)</sup> بیشترین آن‌ها

کاربرد واژه جاهلیت را برای این دوره بسیار با مسمّا می دانند. بی شک استعمال این مفهوم دارای محدودیت زمانی و مکانی خاصی است؛ به این معنا که از نظر زمانی، مفهوم جاهلیت دوران دویست ساله قبل از بعثت را شامل می شود، چرا که در قرون پیش تر، آن سرزمین مهد تمدن های مختلف بشری بوده است که ما به وسیله قرآن از وجود آن ها آگاه شده ایم.

از نظر جغرافیایی نیز باید اطلاق مفهوم جاهلیت را محدود ساخت، زیرا بخش هایی از شبه جزیره عربستان، به ویژه جنوب آن (یمن یا عربستان خوشبخت) به دلایل اقلیمی و جغرافیایی که بسیار حاصلخیز و مناسب برای کار کشاورزی بود و هم چنین به دلیل ارتباط نزدیکی که با کشورهای همجوار به ویژه ایران داشت و تأثیری که از فرهنگ های پیرامونی گرفته بود، نسبت به منطقه حجاز از وضعیت مناسب تری برخوردار بود. بنابراین با توجه به قراین و شواهد موجود، اطلاق مفهوم جاهلیت بر این قسمت از جزیره العرب قابل قبول نیست. شاید کامل ترین توصیف از جامعه عرب پیش از بعثت، سخن علی ع است که می فرماید:

همانا خدا محمد را برانگیخت تا مردمان را بترساند و فرمان خدا را چنانکه باید رساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بهترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستان های ناهموار، همنشینتان گرزهایی زهردار، آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلو آزار، خون یکدیگر را ریزان. از خویشاوند بریده و گریزان، بنهاتان همه جا بر پا، پای تا سر آلوده به خطا. (۲)

طبری نیز در گزارش خود از زندگی عرب آن زمان می نویسد:

قوم عرب خوارترین، بدبخت ترین و گمراه ترین قوم بود که در لانه ای محقر و کوچک میان دو پیشه شیر (ایران و روم) زندگی می کرد. سوگند به خدا، در سرزمین عرب چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان قرار گیرد. هر آن کس از اعراب که می مرد یکسره به دوزخ می رفت و هر آن که زندگی می کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود و دیگران لگد مالش می کردند. سوگند به خدا که در سراسر سرزمین قومی را نمی شناسم که خوارتر و تیره بخت تر از عرب باشد.

وقتی اسلام در میان ایشان ظاهر شد آنان را صاحب‌کتاب، قادر بر جهان، دارای روزی و

مالک‌الرفاق کرد.<sup>(۳)</sup>

شاخصه‌های فرهنگی عرب جاهلی در «شعر و شاعری»، «علم الأنساب»، «علم الأیام» و آشنایی به «علوم انواء» خلاصه می‌شود. شعری که عرب می‌سرود دارای قالبی دلنشین و آراسته اما خالی از محتوا بود و صرفاً در وصف گل و گیاه و سبزه یا شب و شراب و شمشیر محدود می‌ماند. رویکرد این قوم به علم الأنساب و علم الأیام برای ارضای تمایلات فخرطلبانه فردی و قبیله‌ای بود، نه به عنوان علمی از علوم، چنان‌که احمد امین دربارهٔ وضعیت علوم در بین اعراب جاهلی می‌نویسد:

آن‌ها از علم و فلسفه بهره نداشتند، زیرا زندگانی اجتماعی آن‌ها در خور علم و فلسفه نبود. علم آن‌ها منحصر به معرفت انساب یا شناختن اوضاع جوی بود. بنا بر بعضی از اخبار هم، اطلاع اندکی از علم طب داشتند ولی آن‌چه را که می‌دانستند کافی نبود و علم محسوب نمی‌شد. بسی خطاست که مانند آلوسی آن‌ها را عالم و دانشمند بدانیم که می‌گوید: «اعراب علم طب و معرفت احوال جوی و اخترشماری را کاملاً می‌دانستند.»<sup>(۴)</sup>

در حوزهٔ سیاست، تنها واحد سیاسی موجود و مطرح در جامعهٔ عرب جاهلی «قبیله» بود که نه تنها شالودهٔ حیات و بقای تمام پیوستگی‌های فردی و اجتماعی به شمار می‌رفت، بلکه تمام ارکان شخصیت و مظاهر فکری و عقلی او را نیز شکل می‌داد.<sup>(۵)</sup> قبیله تنها جغرافیای سیاسی‌ای بود که عرب آن را می‌شناخت و برای آن تلاش می‌کرد و بیرون از آن برای او حکم سرزمین «غیر» را داشت. نظام سیاسی قبیله بر شیخوخیت و ریش سفیدی مبتنی بود و در آن، عرف به عنوان قانون نانوشته، تعیین‌کنندهٔ نوع و چگونگی روابط اجتماعی افراد در درون و بیرون از قبیله بود. «جنگ‌های فجار» و «حلف الفضول» به عنوان دو پدیدهٔ مهم در عصر جاهلی می‌تواند مثبت نبودن قانون عام و فراگیر در آن دوره باشد. در نظام ارزشی عصر جاهلی، نسب و ثروت تعیین‌کنندهٔ پایگاه اجتماعی افراد بود؛ آن‌که از نسب بالاتر و ثروت و مکتب بیشتری برخوردار بود در جرگهٔ اشراف قرار می‌گرفت و در تمامی تصمیم‌های

قبیله‌ای و امور مختلف اجتماعی تأثیرگذار بود.

کار مهمی که پیامبر اسلام ﷺ انجام داد تغییر همین نظام ارزشی غلط بود. برخلاف جامعه جاهلی در جامعه اسلامی، تقوا و پرهیزکاری افراد بود که آن‌ها را در پایگاه انسانی بالایی قرار می‌داد. گرچه پیامبر اکرم ﷺ بیست و سه سال بی وقفه در این راستا تلاش کردند اما آن چه مسلم است یک دوره بیست و سه ساله برای منسوخ کردن یک فرهنگ جاهلی دیربندیاد، دوره بسیار اندکی است. لذا بعد از رحلت پیامبر ﷺ جامعه اسلامی آرام آرام به سوی تفکرات جاهلی بازگشت، تا آن جا که در سال ۶۱ ق منظومه فکری دشمنان امام حسین علیه السلام کاملاً در چهارچوب عصبیت قبیله‌ای منحصر بود و همه چیز را از دریچه شعب و منافع شعبی خود می‌دیدند.

مسئله دیگری که به عنوان میراثی شوم از عصر جاهلیت به دوره اسلامی منتقل شده بود و در جریان‌های سیاسی و اجتماعی بسیار تأثیرگذار بود، منازعات درون قبیله‌ای تیره‌های قریش بود که با مرگ عبدمناف و آغاز ریاست یکی از فرزندان او به نام عمرو (هاشم) شروع شده بود. عبدمناف، فرزند سرشناس قصی بن کلاب بود که نسل رسول اکرم ﷺ به قصی از طریق او منتقل می‌شود. غیر از عمرو (هاشم)، عبد شمس، مطلب، ابو عمرو و ابو عبید پسران دیگر او بودند. با فوت عبدمناف، مناصب اجتماعی او بین هاشم و عبدشمس تقسیم شد؛ بدین صورت که منصب رفادت (اطعام حجاج) و سقایت به هاشم و منصب قیادت (فرماندهی جنگ‌ها و شاخه نظامی قریش) بر عهده عبدشمس گذاشته شد. علاوه بر این، به طور کلی ریاست قریش بعد از عبدمناف به هاشم واگذار شد. ابن اسحاق در بیان علت این تصدی نوشته است: علی رغم آن که عبدشمس بزرگ‌تر از هاشم بود، ولی چون وی همواره سفر می‌کرد و کمتر در مکه اقامت داشت و علاوه بر این مردی عیالمند و تنگدست بود، هاشم متصدی این امر شد.<sup>(۶)</sup> از همین زمان قبیله قریش به دو شاخه مهم بنی هاشم و بنی عبدشمس تقسیم می‌شود که در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، رقابت فشرده‌ای را با هم شروع می‌کنند.

در زمان هاشم، تیره او در دو زمینه، نسبت به تیره عبدشمس برتری قابل توجهی داشت: نخست این که شخص هاشم نسبت به عبدشمس دارای مال و منال زیادی بود و علاوه بر آن در عرصه اقتصاد و تجارت مکه با اقوام همجوار، منشأ تحولات مهمی شده بود. راه اندازی سفرهای تجاری زمستانی و تابستانی از مکه به مدینه و شام و به عکس، از ابتکارات او به شمار می رود. دومین برتری هاشم به کرامت نفس و بذل و بخشش های زیاد او برمی گردد که حسادت رقبای او را به همراه داشت. در این میان امیه - فرزند متمول عبد شمس - بیش از هر کس به موقعیت اجتماعی هاشم حسادت می ورزید. کینه ورزی های او نسبت به عمویش منشأ افسانه پردازی های بسیاری شده بود که صد البته در درون خود واقعیت هایی را نهفته دارند. چنان که در گزارش ابن هشام آمده است:

امیه که مردی ثروتمند بود کوشید تا خود را در نیکوکاری به هاشم برساند ولی موفق نشد. بنابراین گروهی از قریش او را شماتت کردند و به حسد امیه افزودند. امیه از هاشم خواست تا حکمی تعیین کنند تا در باب آن دو رأی بدهد. هاشم این پیشنهاد را به این شرط پذیرفت که بازنده محکوم به پرداخت پنجاه ماده شتر برای کشتن در مکه و ده سال تبعید از مکه گردد. امیه شروط هاشم را پذیرفت و هر دو برای حکمیت نزد کاهن بنی خزاعه رفتند. کاهن به شرافت هاشم رأی داد و امیه به ناگزیر شترها را کشت و خود نیز برای ده سال تبعید به شام رفت. این حکمیت آغاز دشمنی میان بنی هاشم و بنی امیه بود. (۷)

بعد از فوت هاشم، تیره بنی امیه بر اقتدار اقتصادی خود افزود و روز به روز تفوق مالی خود را نسبت به تیره ها و قبایل دیگر افزایش می داد، در حالی که تیره بنی هاشم بعد از فوت رئیس خود از نظر اقتصادی در سرایشی افول و نزول قرار گرفت، چرا که فوت هاشم در خارج از مکه و ماندن شیبیه، تنها فرزندش در غربت، و سپس تحت سرپرستی مطلب قرار گرفتن وی و فقدان نبوغ اقتصادی نزد جانشینان هاشم و به ویژه عبدالمطلب، از عواملی بودند که دست در دست هم دادند تا بنی هاشم فقط به خوشنامی خود بیالود و دیگر توان رقابت اقتصادی با بنی امیه را نداشته باشد.

تنگدستی ابوطالب - سرشناس ترین پسر عبدالمطلب - نیز می تواند از افول اقتصادی عبدالمطلب حکایت کند.

از آن چه گفته شد دو نتیجه به دست می آید:

- ۱- عبدالمطلب پس از مرگ هاشم (پدر) تمام اقتدار اقتصادی او را پیدا نکرد؛
- ۲- بنی امیه با حفظ مقام قیادت و نفوذ فوق العاده در دارالندوه، منزلت اجتماعی روز افزونی در مکه یافتند تا آن که در زمان ظهور اسلام، به خصوص پس از جنگ بدر به ریاست و سروری قریش و مکیان رسیدند.<sup>(۸)</sup>

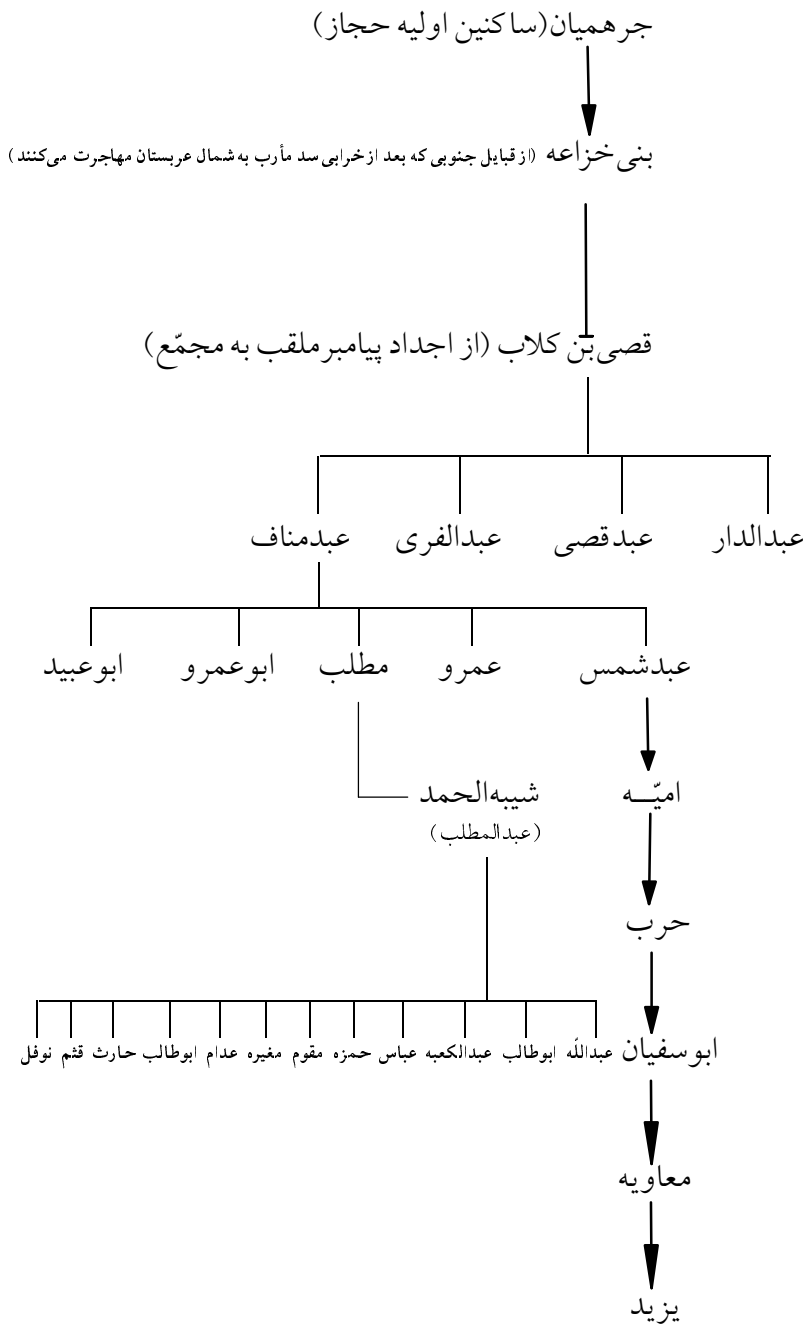
رقابت این دو تیره سرشناس قریش با بعثت پیامبر که خود نیز از تیره بنی هاشم بود، نه تنها به پایان نرسید، بلکه صورت جدی تری به خود گرفت، چرا که بنی امیه حتی ادعای نبوت حضرت رسول ﷺ را هم در راستای رقابت تیره ای تفسیر می کرد و در صدد خنثا کردن آن بود. نه تنها ابوسفیان - رئیس تیره بنی امیه - در زمان بعثت پیامبر این نگرش را داشت، بلکه یزید بن معاویه، نوه او نیز در سال ۶۱ق در این منظومه فکری سیر می کرد تا جایی که یزید آن گاه که اهل بیت عصمت را در شام بر وی وارد کردند با چوب بردندان های مطهر امام حسین علیه السلام می زد و این شعر را بر زبان می راند:

لعبت هاشم بالملك فلا      خبر جاء ولا وحی نزل<sup>(۹)</sup>

قبیله بنی هاشم با سلطنت بازی کردند پس نه خبری آمد و نه وحی ای نازل شد.

به طور کلی، نمودار انتقال قدرت\* در میان اعراب سرزمین حجاز را می توان

چنین ترسیم نمود:



\* نمودار حاضر «نسبی» نیست، بلکه صرفاً بیان‌گر چگونگی انتقال قدرت می باشد.



## ۲) سقیفه بنی ساعده

یکی از مهم ترین علل رخداد عاشورا حادثه‌ای بود که همان روز رحلت پیامبر ﷺ در سقیفه بی ساعده اتفاق افتاد و مسلمانان با فراموش کردن سفارش های پیامبر اکرم ﷺ درباره علی علیه السلام، برخلاف ابوبکر اجماع کردند و به تعبیر امام خمینی:

بالاترین مصیبتی که بر اسلام وارد شد، همین مصیبت سلب حکومت از حضرت امیر - سلام الله علیه - بود و عزای او از عزای کربلا بالاتر بود. مصیبت وارده بر امیرالمؤمنین و بر اسلام بالاتر است از آن مصیبتی که بر سیدالشهداء وارد شد. اعظم مصیبت ها این مصیبت است که نگذاشتند بفهمند مردم اسلام یعنی چه؟<sup>(۱۰)</sup>

آن چه در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، بازگشت دوباره اعراب به تفکرات و سنت قبیله ای پیش از بعثت بود. شیوه انتخاب جانشین پیامبر دقیقاً طبق معیارها و سنن قبیله ای انجام شد. درباره مشروعیت خلیفه و به طور کلی جانشینی پیامبر ﷺ اختلاف نظرهای اساسی بین شیعیان و اهل تسنن وجود دارد. شیعیان در انتخاب جانشین پیامبر ﷺ بر مبنای اشاره روشن و نص صریح آن حضرت در حجة الوداع تنها علی علیه السلام را شایسته این مقام می دانند و برای آن چه در سقیفه اتفاق افتاد و به انتخاب ابوبکر انجامید، اعتباری قائل نیستند. در مقابل، اهل تسنن انتخاب جانشینی پیامبر را نه از جانب خود او، بلکه به عهده مسلمانان می دانند که بایستی با اجماع درباره آن تصمیم بگیرند. اگر از نزدیک، سقیفه را به عنوان یک «متن» در زمینه تاریخی خود بررسی کنیم به نتایج مهمی خواهیم رسید:

فتح مکه توسط سپاه اسلام در سال هشتم هجری، بزرگ ترین پایگاه دشمنان پیامبر را فرو ریخت و با تصرف آن و تسلیم رؤسای قریش، اسلام به عنوان حاکمیت بلامنازع جزیره العرب شناخته شد. قبایل دیگری که تا این زمان اسلام نیاورده بودند، گروه گروه با فرستادن نمایندگان خود به مدینه، در پیشگاه پیامبر اسلام، مسلمانی خود را اعلان کردند تا از این طریق هم چنان به حیات قبیله ای خود ادامه دهند. در نتیجه

سال نهم هجری با عنوان «عام الوفود» در تاریخ اسلام شناخته شد و بخش بزرگی از قبایل جزیره العرب در این سال به جرگه اسلام پیوستند. بی تردید اسلام آوردن این قبایل نه از روی ایمان قلبی، بلکه از روی ترس و به اقتضای مصلحت زمانه بود. این‌ها که به‌طور تقریبی شاید هفتاد درصد کل قبایل شبه جزیره را شامل می‌شدند، اعلان مسلمانی کردند ولی به مبانی و مبادی اسلام مؤمن نشده و آن را درک نکرده بودند.

برای اثبات این ادعا دلایل زیر را می‌توان ارائه کرد:

۱- قرآن کریم به‌طور صریح به این مسئله اشاره کرده است:

قالت الأعراب امنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لمّا یدخل الإیمان فی قلوبکم ...؛<sup>(۱۱)</sup> ای رسول! اعراب بر تو منت نهاده گفتند ما بی جنگ و نزاع ایمان آوردیم به آن‌ها بگو شما که ایمانتان از زبان به قلب وارد نشده است به حقیقت هنوز ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید ما اسلام آوردیم ....

۲- واقعه اهل رده که بلافاصله بعد از فوت پیامبر اتفاق افتاد، دلیل دیگری برای این مدعا می‌تواند باشد. برخی از قبایل جزیره العرب با آگاهی از فوت پیامبر اعلان کردند که دیگر هیچ‌گونه ارتباط دینی و حکومتی با مدینه ندارند و بر اعتقادات و باورهای قدیم خود برگشته‌اند. ظهور پیامبران دروغینی همچون طلیحه بن خویلد، سجاح، مسیلمه کذاب و اسود عنسی با انگیزه‌های حسادت به سیادت قریش، شرکت در حاکمیت متمرکز جزیره العرب، تصور باج‌گونه داشتن از حکم دینی زکات و ... همه بیان‌کننده درک ناقص و ناتمام این قبایل از دین اسلام و مبانی آن می‌باشد.

۳- درخواست‌هایی که نمایندگان این قبایل از پیامبر در قبال قبول اسلام داشتند همانند حلال شمردن زنا، ربا، شراب و یا به دست گرفتن رهبری مسلمانان پس از پیامبر، نگهداشتن بت‌قبیله و ... نیز همه مبین درک نادرست این قبایل از مفاهیم و احکام شرع مقدس اسلام بود.

در چنین شرایطی که مفاهیم عمیق اسلامی در ذهن و دل اعراب کاملاً رسوخ

نکرده و آن‌ها را از درون متحول نکرده بود پیامبر دارفانی را وداع گفت و بلافاصله گروه‌های مختلف سیاسی، با برداشت‌های متفاوت از نصوص دینی، برای تعیین جانشین پیامبر ﷺ در سقیفه تجمع کردند.

### الف - انصار

گروه انصار در عصر نبوت، در راه اسلام، خدمات شایان توجهی انجام دادند؛ مانند شمشیر زدن و دوشادوش پیامبر در بیشتر غزوات بودن و... مهم‌تر از همه، امان دادن به مهاجرینی بود که همه مال و منال خود را در مکه جا گذاشته و به مدینه پناه آورده بودند. انصار صادقانه در این راه تمام دارایی خویش را در طبق اخلاص گذاشتند و با مهمانان و برادران دینی خود تقسیم کردند تا جایی که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در خطبه‌ای آنان را «مهد اسلام و بازوی ملت» نامید.<sup>(۱۲)</sup> به همین علت انصار در اجتماع شتاب آلود سقیفه خود را از هر حیث شایسته جانشینی پیامبری می‌دانستند که در خدمت و کمک به او از هیچ امری دریغ نورزیده بودند. اما دو مسئله باعث ضعف و تزلزل در جبهه انصار شد:

۱- از آن جا که در عصر جاهلیت بین اوس و خزرج جنگ‌ها و خصومت‌های زیادی وجود داشت و هنوز آن را فراموش نکرده بودند، این امر به درگیری درون گروهی آن دو منجر شد تا جایی که وقتی سعد بن عباده - رئیس خزرجی انصار - به عنوان نماینده معرفی شد اوسی‌ها او را برنتافتند و شتابزده با ابوبکر مهاجر بیعت کردند. حتی بشیر بن سعد - پسر عموی سعد بن عباده - از اولین کسانی بود که به طرفداری از مهاجرین برخاست.

۲- در آن عصر نظام قبیله‌ای حاکم، برای «نسب» ارزش زیادی قائل بود. از این رو، وقتی ابوبکر در بیان فضایل «مهاجرین اولیه» به رابطه نسبی آن‌ها با پیامبر اشاره می‌کند و در بیان علت برتری مهاجرین به انصار می‌گوید: مهاجرین اولین کسانی بودند که وقتی همه با پیامبر دشمنی می‌کردند، به یاری حضرت برخاستند و در پرستش خدا و یاری پیامبر استقامت ورزیدند. انصار در مقابل آن ایستادگی نمی‌کنند

و با پذیرش آن، پیشنهاد امیری از ما و امیری از شما را مطرح می‌سازند که بالاخره ابوبکر آن راهم رد می‌کند و می‌گوید: ما باید امیر و شما وزیر ما باشید و ما بی‌مشورت شما عملی انجام نمی‌دهیم.

### ب - مهاجرین

تفسیر مهاجرین از مقولهٔ جانشینی پیامبر به گونه‌ای بود که به آسانی می‌توانست رقبای جدی خود را از صحنه خارج کند. گروهی مهاجر به واسطهٔ سابقهٔ درخشانی که در یاری پیامبر و همراهی او داشتند به عنوان مسلمانان اولیه که در روزهای سخت مکه تمام دارایی خود را رها کرده و با پیامبر به مهاجرتی سرنوشت ساز رفته بودند، کسب مقام جانشینی پیامبر را پاداشی برای زحمات طاقت فرسای خود می‌دانستند. ابوبکر، عمر، سعد و قاص، ابو عبیده جراح و دیگر مهاجرین اولیه به عنوان یاران نزدیک پیامبر جزء «سابقون» بودند و از این جهت مقام و مرتبت بالایی در بین پیامبر و مسلمانان داشتند. اما آنچه انصار را به طور کامل خلع ید کرد و چونان برهان قاطعی بر فرقتشان فرو نشست، استدلالی بود که از زبان ابوبکر بر منطق قبیله‌ای جاری شد:

ای گروه انصار! هر چه از فضیلت خود بگوئید، شا بیستهٔ آنید، اما عرب این کار را جز برای این

طایفهٔ قریشی نمی‌شناسد که خاندان و نسبشان بهتر و مهم‌تر است. (۱۳)

ضربهٔ دوم از طرف مهاجرین زمانی نواخته شد که ابوبکر روایت «الأئمة من قریش»<sup>(۱۴)</sup> را از طرف حضرت رسول ﷺ نقل کرد. دیگر، انصار را یارای مقاومت نبود و باید بر حاکمیت جبری تفکر قبیله‌ای که خود نیز محاط در آن بودند، تن می‌دادند.

### ج - بنی‌هاشم

اگر چه بنی‌هاشم به دلیل اشتغال به امور کفن و دفن پیامبر ﷺ در سقیفه حضور نداشتند، اما جایگاه معنوی آن‌ها را نمی‌توان در ساختار سیاسی جامعهٔ اسلامی نادیده گرفت. علی رضی الله عنه و اطرافیان‌ش زمانی از اجتماع سقیفه باخبر شدند که دیگر، مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده و در حال بازگشت بودند. نقل شده است انصار در جواب

علی علیه السلام که پرسیده بود چرا با من بیعت نکردید و با آن‌ها بیعت نمودید، گفتند:

اگر شما زودتر می‌آمدید ما با شما بیعت می‌کردیم، اما حالا دیگر چون بیعت کرده‌ایم، آن را

نمی‌شکنیم. (۱۵)

اما این که چرا مهاجرین به عمد، بنی‌هاشم و به ویژه علی علیه السلام را با آن همه سوابق درخشان به فراموشی سپرده بودند، مسئله قابل تأملی است. قریش حسادت و کینه شدید نسبت به علی علیه السلام داشتند؛<sup>(۱۶)</sup> حسادت به واسطه مهر و محبت‌های بی‌دریغی که پیامبر در دوران حیات به او مبذول می‌داشت و کینه به آن دلیل که در عصر نبوت و در جنگ‌های پیامبر با مشرکین قریش، بسیاری از اشراف و بزرگان آن قبیله توسط علی علیه السلام به قتل رسیده بودند و همین مسئله تخم کینه و دشمنی را در دل بازماندگان آن‌ها کاشته بود. این کینه‌ورزی و حسادت تئوریزه هم شد و قریشی‌ها شعار سر دادند که «عرب دوست نداشته که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد»<sup>(۱۷)</sup> یعنی بنی‌هاشم بر سایرین تکبر خواهند کرد.

گفتنی است عرب در دوره‌ای که محاط در تفکرات قبیله‌ای است، به دو شخصیت برجسته و یار نزدیک پیامبر، براساس معادلات عشیره‌ای می‌نگرد و در این نگرش ناگزیر ابوبکر را بر علی علیه السلام ترجیح می‌دهد، زیرا او امتیازاتی دارد که علی علیه السلام از آن بی‌بهره است: نخست این که ابوبکر در سال ۱۱ ق بیش از چهل سال دارد و در سنت عرب دارای عقل کامل است، در حالی که علی علیه السلام هنوز جوانی بیش نیست. دوم این که قبل از بعثت، ابوبکر مقام قاضی و داور را در اختلافات بین قبایلی ایفا می‌کرد و بدین وسیله از موقعیت و وجهه مناسبی در بین قبایل برخوردار بود. مهم‌تر از همه این‌ها ابوبکر آشنا به علم الانساب بود که امتیاز بزرگی در جامعه عرب به شمار می‌رفت. از این رو از منظر معادلات قبیله‌ای کفه ترازو به نفع ابوبکر سنگینی می‌کرد و علی علیه السلام به نیکی در یافت که عرب تصمیم گرفته است «عقیده» را قربانی «قبیله» کند.

#### د- امویان

بی‌تردید تیره اموی قریش به دلیل سابقه سیاهشان در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در

سقیفه بنی ساعده برای کسب خلافت جامعه اسلامی هیچ امیدی نداشتند، اما با حضور فعال خود در این حادثه برای چند دهه آتی می‌اندیشیدند. آن‌ها با جذب شخصیت‌های مثبتی مانند عثمان و عبدالرحمن بن عوف در احراز وجهه‌ای موّجه برای حزب خود سعی بسیار نمودند. و شاید بتوان گفت حادثه سقیفه در بین گروه‌های مطرح‌ترین فایده‌را برای امویان در پی داشته است، چرا که با خلافت ابوبکر، به تدریج امویان به دلیل مهارت‌های زیادی که در عرصه امور نظامی داشتند وارد سپاه اسلام شدند و شاخه نظامی خلافت را در اختیار گرفتند تا آن‌جا که در جریان واقعه ارتداد، قبایل جزیره‌العرب در روزهای آغازین خلافت ابوبکر، لشکریان متعددی برای سرکوبی آنان فرستادند. به گفته مقریزی: «فرماندهی پنج لشکر از یازده لشکر گسیل شده، از تیره امویان بود»<sup>(۱۸)</sup> و هم آنان بودند که رهبری فتوحات بزرگ در عراق، شام، ایران، مصر و افریقا را بر عهده داشتند. «بدین سان اشراف مردم در جاهلیت به اشراف آنان در اسلام نیز بدل شدند»<sup>(۱۹)</sup>.

پس بی‌جا نیست که اگر حادثه سقیفه بنی ساعده را - که به راستی به گفته امام خمینی باید آن را «اعظم مصیبت‌ها» نامید - مقدمه شومی برای رخداد عاشورای ۶۱ ق بدانیم آن‌جا که مقدمات نابودی اسلام را فراهم ساختند.

### ۳) سیاست مالی خلفای نخستین

عامل مهم دیگر در زمینه سازی قیام عاشورا، سیاست مالی خلفای نخستین و شیوه برخورد آن‌ها با بیت‌المال مسلمین بود که بعد از رحلت پیامبر ﷺ در جامعه اسلامی به مرور شکل گرفت.

از آن‌جا که در زمان حضرت رسول ﷺ وضعیت مالی مسلمانان چندان مطلوب نبود و غالباً با تنگدستی روزگار می‌گذرانند، فرصتی برای پیامبر پیش نیامد تا الگوی کاملی را از خود در اداره امور مالی جامعه اسلامی به جا گذارد. با این حال به دو مسئله حساسیت ویژه‌ای داشت:

نخست این که در تقسیم بیت‌المال مساوات و برابری را به طول کامل رعایت می‌کرد و بین نو مسلمانان و سابقون فرقی قائل نمی‌شد و در جواب اعتراض برخی از صحابه به این شیوه، می‌فرمودند: آن چه باید رعایت شود احتیاج و مساوات است و جزای سابقه و فضیلت را خداوند خواهد داد.<sup>(۲۰)</sup>

دوم این که به هیچ وجه مالی را در خزانه ذخیره نمی‌کردند و بلافاصله پس از رسیدن مال، آن را بین مسلمانان تقسیم می‌نمودند.<sup>(۲۱)</sup> دلیل این امر نیز همان وضعیت مالی نامناسب مسلمانان بود.

بعد از پیامبر ﷺ با این که از نظر مالی وضعیت مسلمانان رو به بهبودی بود اما ابوبکر هم چنان با تأسی جستن به دو ویژگی ای که پیامبر آن را اصل قرارداد داده بود، به سنت پیامبر کاملاً وفادار ماند و به رغم اعتراضات زیاد، به ویژه از جانب عمر، آن را بهترین روش دانست.<sup>(۲۲)</sup>

اما خلیفه دوم (عمر بن خطاب) اگر چه مثل پیامبر و ابوبکر مال مسلمین را مطلقاً متعلق به خود نمی‌دانست و استفاده از آن را برای منافع شخصی و خانوادگی شدیداً نادرست می‌شمرد و از آن پرهیز می‌کرد،<sup>(۲۳)</sup> اما بدعت‌هایی را در این عرصه از خود به جا گذاشت که با سنت پیامبر ﷺ مخالف و برای آینده جامعه اسلامی مضر بود. توضیح این که با توجه به فتوحات مهمی که در دوره عمر صورت گرفت و دو امپراتوری بزرگ آن زمان یعنی ایران و بخش بزرگی از روم زیر سم ستوران سپاه اسلام فتح و غنایم فراوانی از آن سرزمین‌ها به مدینه منتقل شد، دیگر عملاً تقسیم همه این اموال در بین مسلمانان بدون ذخیره کردن بخشی از آن در بیت‌المال معقول به نظر نمی‌رسید، چرا که از سویی توزیع همه این غنایم برای مسلمانان خطرناک و مضر بود و از سوی دیگر امپراتوری اسلامی برای اداره سرزمین‌های فتح شده، هزینه‌های هنگفتی را متحمل می‌شد، پس تأسیس دیوان برای بررسی درآمدها، هزینه‌ها و مخارج دولتی منطقی به نظر می‌رسید که از این طریق بخش‌های مختلف امپراتوری اسلامی تأمین مالی می‌شد.

بنابراین در این بخش، انتقادی به عملکرد عمر نیست، اما اشتباه بزرگ وی در تقسیم ناعادلانه بیت‌المال در بین مسلمانان بود؛ بدین صورت که بین عرب و غیر عرب، زن و مرد، آزاد و موالی، سابقون و نو مسلمانان تمایز قائل شد و مدعی بود که نمی‌تواند کسانی را که همراه پیامبر می‌جنگیدند، با آنانی که در برابر او شمشیر می‌کشیدند و بعداً مسلمان شدند، برابر کند و بدین ترتیب به تقسیم نامساوی اموال براساس سابقه و نسب حکم کرد.<sup>(۲۴)</sup> نتیجه این سیاست ایجاد شکاف طبقاتی عمیق بین مسلمانان شد. اما تا زمان مرگ عمر عوارض آن ظاهر نشد، چرا که عمر هیچ وقت به صحابه اجازه خروج از مدینه و سرمایه‌گذاری اموالشان را نداد و همواره می‌گفت:

در حرّه (خروجی مدینه) می‌ایستم و یک دست بر گلوئی عرب و دست دیگر بر بند شلواریش

می‌گذارم و اجازه نمی‌دهم عرب به جهنم بیفتند.<sup>(۲۵)</sup>

اما با روی کار آمدن خلیفه سوم و سیاست مالی اتخاذ شده از طرف او، عمق فاجعه مشخص شد. عثمان بن عفان علاوه بر این که راه خلیفه دوم را در تقسیم نامساوی اموال ادامه داد، بلکه بذل و بخشش‌های بی‌حد و حصری به خویشاوندان و بستگان خود که عمدتاً از تیره امویان قریش بودند و بیشتر آن‌ها طرد شده و تبعیدی پیامبر به حساب می‌آمدند، انجام داد. علاوه بر این که وی برعکس خلفای پیشین، زندگی اشرافی و مجللی را در پیش گرفت و به گفته مسعودی در شهر مدینه چهار قصر برای خود ساخت و همیشه می‌گفت:

خدای عمر را بیامرزد، کیست که طاقت او را داشته باشد. من مال دارم و از مال خودم

می‌خورم، پیرم و باید غذای نرم بخورم.<sup>(۲۶)</sup>

از دوره خلافت عثمان به «حاکمیت اشراف قریش»<sup>(۲۷)</sup> یاد می‌شود که نتیجه مستقیم آن قدرت و قوت یافتن تیره اموی بود که تمامی ارکان دستگاه خلافت را در طول دو دهه سال خلافت عثمان به زیر سیطره نفوذ خود درآوردند. ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند که حارث بن الحکم (طرد شده پیامبر) از طرف عثمان برای جمع‌آوری زکات «قضاعه» مأمور شد. وقتی اموال جمع شده را آورد، خلیفه یکجا تمام آن‌ها را به



او بخشید.<sup>(۲۸)</sup> در نوبتی دیگر عثمان خمس غنایم مصر را به پسر عمویش مروان بن حکم (تبعیدی پیامبر) و سیصد هزار درهم به عمویش حکم و حارث بن حکم پسر دیگرش بخشید.<sup>(۲۹)</sup> ابن خلدون از قول مسعودی نقل می‌کند:

در روزگار عثمان صحابه پیامبر املاک و اموال فراوانی به دست آوردند چنانکه روزی که خود عثمان کشته شد در نزد خزانه دار او یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود و بهای املاک او در وادی القری و حنین و دیگر نواحی دویست هزار دینار بود و شتران و اسبان بسیاری داشت و هشت یک یکی از متروکات زیبر پس از مرگ او پنجاه هزار دینار بود و او پس از مرگ هزار اسب و هزار کنیز به جای گذاشت و محصول طلحه از عراق در هر روز هزار دینار و از ناحیه شراه بیش از این مبلغ بود و در اصطبل عبدالرحمن بن عوف هزار اسب و هزار شتر بود و او ده هزار گوسفند داشت و ربع ماترک او پس از مرگش بالغ بر هشتاد و چهار هزار دینار بود و زیدین ثابت از شمش زر و سیم مقداری به جای گذاشت که آنها را با تبر می شکستند و این علاوه بر اموال و املاکی بود که بهای آنها به صد هزار دینار می‌رسید و زیبر خانه‌ای در بصره و خانه‌های دیگری در مصر و کوفه و اسکندریه برای خود بنیان نهاده بود و هم چنین طلحه خانه‌ای در کوفه بنا کرد و خانه دیگری در مدینه بنیان نهاد و آن را از گچ و آجر و چوب ساج بساخت و سعد بن ابی وقاص خانه‌ای برای خود در عقیق بنا کرد که سقفی بلند داشت و فضای پهناوری بدان اختصاص داد و پرفراز دیوارهای آن کنگره‌ها بساخت و مقدار خانه‌ای برای خویش در مدینه بساخت که از درون و بیرون گچ‌کاری بود و یعلی بن منبه پنجاه هزار دینار و مقداری زمین و آب و جز این‌ها به جای گذاشت و بهای املاک و ماترک دیگر او سیصد هزار درهم بود.<sup>(۳۰)</sup>

بذل و بخشش‌های بیش از حد به خویشاوندان اموی و دیگر سیاست‌های نادرستی که از طرف عثمان اتخاذ شد، زمینه‌های نارضایتی و شورش را علیه او در مدینه فراهم کرد. این جا بود که عثمان اشتباه دوم خود را مرتکب شد و آن لغو ممنوعیت خروج صحابه بزرگ مسلمان از مدینه بود که از زمان عمر به اجرا در می‌آمد. اگر چه عثمان به قصد دور کردن صحابه از مدینه و از بین بردن زمینه‌های شورش دست به چنین اقدامی زد اما این سیاست نه تنها مخالفت‌ها را از بین نبرد بلکه

مقدمه‌ای شد برای قریش اقتصاد پیشه که در تمام سرزمین‌های حاصلخیز امپراتوری اسلامی پراکنده شوند و به کار سرمایه‌گذاری اقتصادی بپردازند؛ به عبارت دیگر، سرمایه‌های انباشته شده بی‌مصرف صحابه بزرگ با لغو ممنوعیت خروج از مدینه برای تجارت و استملاک اراضی در سراسر بلاد اسلامی به کار گرفته شد. از این زمان دیگر بدون هیچ‌گونه مانعی مال‌اندوزی و سرمایه‌گذاری هدف اولیه اکثر صحابه بزرگ همانند طلحه و زبیر و ... بود و همین صحابه با فرو رفتن در گرداب تجملات دنیوی، عقیده را قربانی غنیمت کردند تا آن‌جا که حاضر شدند به خاطر آن در آوردگاه جمل رو در روی علی ع صف آرایی کنند.

سیاست مالی عثمان دو نتیجه مهم در برداشت: نخست این‌که سیاست مالی محکمی را که دو خلیفه پیشین برای برقراری آن، براساس مالکیت محدود و مساوات، زحمات زیادی متحمل شده بودند، برهم زد و او با بی‌ارادگی خود، آن را به صورت مالکیت‌های بزرگ درآورد. دوم این‌که بنی‌امیه که همان طبقه ثروتمند و مالک را تشکیل می‌دادند بر مسلمان‌ها و اموال آنان مسلط شدند.

اما آن زمان که علی ع خلافت مسلمین را پذیرفتند بر تقسیم برابر و عادلانه اموال به شیوه پیامبر ص تأکید فراوانی داشتند، برای نمونه در پاسخ زن عربی که بر تساوی بین عرب و عجم توسط او اعتراض می‌کرد، فرمودند:

من به کتاب خدای عزوجل نظر کردم و در آن هیچ اشاره‌ای نسبت به برتری فرزندان اسماعیل

بر فرزندان اسحاق ندیدم. (۳۱)

بی‌شک با انحرافات بنیادینی که از زمان رحلت پیامبر ص تا روی کار آمدن علی ع در جامعه اسلامی به وجود آمده بود اجرای چنین سیاست عادلانه‌ای که کاملاً مبتنی بر مشی عقیدتی پیامبر اسلام باشد ناممکن می‌نمود.

#### ۴) بنی‌امیه و اسلام وارونه

سیاست مالی خلفای اموی (به‌ویژه معاویه و پسرش یزید) تفاوت‌های بنیادی با

سیاست مالی خلفای نخستین داشت. سیستم حکومتی معاویه کاملاً سلطنتی و با تقلید از دربار حکومتی، روم و ایران بود. اختصاص دادن املاک خالص برای خاندان حکومتی، تمرکز بخشیدن به سازمان خراج و تخصیص درآمد حاصل از آن فقط برای خلیفه، مالیات بستن به مقرری کارمندان و مصادره نصف اموال مأموران عالی رتبه دولت پس از مرگ یا استعفای آنان که در منابع اسلامی با عنوان «استخراج» از آن یاد می‌شود، از مواردی بود که برای اولین بار در تاریخ اسلام از جانب معاویه با هدف بازسازی نظام مالی دولت اسلامی به اجرا درآمد، اما پر واضح است که در این بازسازی بیشترین سود عاید دستگاه خاندانی خلیفه شد نه دولت اسلامی.<sup>(۳۲)</sup>

یعقوبی می‌نویسد:

معاویه، عبدالله بن دراج، غلام خود را بر خراج عراق گذاشت و به او نوشت: از سال عراق آن‌چه بدان‌کمک جویم به سوی من حمل کن. پس ابن دراج بر او نوشت و خاطر نشان ساخت که دهقانان به او خیر داده‌اند که کسرا و خاندان کسرا را «خالصه‌هایی» بوده است که در آمد آنها را برای خودشان جمع‌آوری می‌کرده‌اند و حکم خراج بر آن بار نمی‌شود. پس [معاویه] به او نوشت که آن خالصه‌ها را به شمار و خالصه‌اش قرار ده و سدها برای آنها بساز. پس دهقانان را فراهم ساخت و از ایشان پرسش کرد. گفتند که دفتر در حلوان است، پس فرستاد تا آن را آوردند و هر چه را برای کسرا و خاندان کسرا بود از آن استخراج نمود و سدها بر آن بست و آن را خالصه معاویه قرار داد ... [معاویه] به عبدالرحمن ابن ابی بکره درباره سرزمین بصره نیز چنین نوشت و آنها را دستور داد که هدیه‌های نوروز و مهرگان رانزد وی فرستند....<sup>(۳۳)</sup>

بعد از معاویه، یزید میراث خوار چنین نظام سلطنتی‌ای شد که اساس آن مبتنی بر مال اندوزی بود. برخی از مهم‌ترین حرکت‌های انحرافی که از طرف معاویه و همفکرانش در تاریخ اسلام صورت گرفته و در وقوع سانحه عاشورا بسیار مؤثر بوده است به این قرار است:

### الف - جعل حدیث

معاویه افرادی را صرفاً برای جعل حدیث استخدام کرده بود که از معروف‌ترین

آن‌ها می‌توان به سمره بن جندب، ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و عروة بن زبیر اشاره کرد. احادیث زیادی توسط این عده در فضایل معاویه و تیره اموی قریش و مذمت بنی‌هاشم به‌ویژه علی علیه السلام ساخته شد و حتی مکتب تاریخ‌نگاری شام که به درستی باید مؤسس آن را معاویه دانست اساساً با هدف مذکور تأسیس شد. در میراث مکتوب تاریخ‌نگاران شامی تهمت‌های ناروایی برخاندان عصمت و طهارت وارد شد تا آن‌جا که قیام امام حسین علیه السلام برای احیای سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم، به عنوان شورشی معرفی گردید که نظم عمومی جامعه اسلامی را برهم زده و موجب اغتشاش شده است. و در مقابل به جای محکوم کردن یزید به دلیل آن همه اعمال ضد دینی اش رفتار او را با این توجیه که عمل به «اجتهاد» کرده است تصدیق و تأیید کردند. (۳۴)

معاویه برای مخدوش کردن چهره علی علیه السلام چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا بگوید آیه «و من الناس من قوله فی الحیاة الدنیا... و هو الداء الخصام» درباره علی علیه السلام نازل شده است. (۳۵) به واسطه همین تبلیغات مسموم بود که پذیرش شهادت علی علیه السلام در محراب عبادت برای شامیان بسیار مشکل می‌نمود. (۳۶)

### ب - احیای عربیت

معاویه مبنای حکومت خود را بر عصبیت قومی و قبیله‌ای استوار کرده بود و همچون اسلاف خود در عصر جاهلی بر نسب و عشیره خود می‌بالید. احیای ملی‌گرایی و عربیت به‌طور عام‌تر، شعار بنی‌امیه در حاکمیت خود برای جامعه‌ای بود که بخش قابل توجهی از آن را موالی و مسلمانان غیر عرب تشکیل می‌دادند. معاویه برای اجرای سیاست عرب‌گرایی خود در بخشنامه‌ای به زیاد بن ابیه - حاکم بصره و سپس کوفه - دستور می‌دهد که عطایا و سهمیه موالی و عجم را از بیت‌المال کم کند، در جنگ‌ها عجم را سپر اعراب سازد، آنان را به هموار ساختن راه‌ها و کندن درختان و ... وادارد، هیچ یک از عجم‌ها را مناصب دولت نداده و اجازه ندهد که آنان با دختران عرب ازدواج کنند و از عرب ارث ببرند. و تا آن‌جا که می‌تواند از عجم دوری‌گزیند و آنان را تحقیر کند... (۳۷) قیام مختار ثقفی در خون‌خواهی امام حسین علیه السلام نوعی واکنش

اعتراض آمیز به سیاست عرب‌گرایی امویان هم بود. چنان که نقل شده است:

...عُمیر [بن حباب یکی از بزرگان شام و رئیس قبیله قیس به مختار] گفت: از هنگامی که وارد

اردوگاه تو شده‌ام اندوهم شدت یافته است و این به آن جهت است که تاهنگامی که پیش تو رسیدم

هیچ سخن عربی نشنیدم و همراه تو، همین گروه ایرانیان هستند و حال آنکه بزرگان و سران مردم

شام که حدود چهل هزار مردند به جنگ تو آمده‌اند. (۳۸)

### ج - احیای جریان‌های اعتقادی انحرافی

در دوره‌ای که آزادی اندیشه و عقیده شدیداً سرکوب می‌شد، تفکر انحرافی «مرجئه» مورد استقبال و حمایت شدید امویان قرار داشت. صاحبان این عقیده باور داشتند که ایمان به خداوند کافی است و گناه باعث ورود انسان در جهنم نمی‌شود. شهرستانی در «الملل و النحل» همین نکته را وجه شاخص مرجئه تلقی می‌کند و معتقد است در حوزه مسائلی که به امامت مربوط می‌شود با خوارج توافق ندارند. (۳۹) با رواج این تفکر، معاویه موفق به مشروعیت بخشیدن به تمام اعمال و گفتار دستگاه حکومتی خود می‌شد. در این اندیشه «نقد قدرت» جای خود را به «تجلیل حاکمان» داد و معاویه و کارگزاران او صحنه را به گونه‌ای طراحی کردند که مردم باور داشتند هر کاری که آنان به عنوان خلیفه مسلمانان انجام می‌دهند، کاری درست و شایسته است و هر کس با آنان به مخالفت برخیزد، فارغ از این که چه کسی است و چه می‌گوید، برخطا است و ریختن خون او منعی ندارد و این تلقی بدون تدارک زمینه چنین اعتقادی، میسر نبود. احمد امین وجه نامگذاری مرجئه را چنین بیان کرده است:

مرجئه گرفته شده از «ارجاء» است، به مفهوم به تأخیر انداختن، زیرا آنان امرگروه‌هایی را که با

هم اختلاف داشتند و خون یکدیگر را می‌ریختند به روز قیامت واگذار می‌کردند و در مورد هیچ

طرف، خودشان داوری نمی‌نمودند. عده‌ای نیز مرجئه را مشتق از «رجاء» می‌دانند، زیرا آنان

می‌گفتند با داشتن ایمان، گناه آسبیبی و ضرری نمی‌رساند، چنان که با بودن کفر نیز اطاعت سودی

نخواهد داشت. (۴۰)

نشاندن خلیفه مسلمان به جایگاهی که هاله‌ای از تقدس آن را احاطه کرده باشد و

شناگفتن وی، میراث شوم تفکر مرجئه و نتیجه روشن و قطعی آن، تأیید بلاقید بنی امیه بود. آن چیزی که باعث شد جامعه اسلامی رخداد دلخراش و اسف بار عاشورای ۶۱ ق را به آسانی و بی هیچ دغدغه‌ای بپذیرد، رسوخ همین باور بود. حسین حتی اگر نوع پیامبر هم باشد چون به اذن خلیفه اسلامی کشته شده است، مرگ او بر حق بوده و مورد تأیید است؛ برای نمونه توجیه «ابن العربی» درباره شهادت «حجر بن عدی» چنین است:

در مورد قتل حجر دو سخن وجود دارد: عده‌ای معتقدند که او به ناحق کشته شده و عده‌ای

باور دارند که به حق کشته شده است. ما می‌گوییم اصل این است که هر که را امام برحق بکشد به حق

کشته شده است و هر که معتقد است حجر به ستم کشته شده، باید دلیل بیاورد. (۴۱)

#### د- انتخاب عنوان خلیفه‌الله به جای خلیفه‌الرسول

ابوبکر بعد از کسب منصب خلافت، خاطر نشان کرد که یکی از مردم بوده و تابع است نه مبدع. او عنوان «خلیفه‌الرسول» را برای خود انتخاب کرد و همیشه یادآور می‌شد که اطاعت مردم از او تا زمانی رواست که به راه راست باشد و همیشه باید او را نصیحت کنند. اما عمر، جانشین ابوبکر، نه تنها مثل او همیشه تابع نبود، بلکه در بعضی موارد به بدعت‌گذاری هم اقدام می‌کرد. عمر، لقب «خلیفه‌الرسول» را که از طرف مسلمانان برای او به کار می‌رفت، به دلیل طولانی بودن آن و این که برای خلفای بعدی ایجاد مشکل می‌کند، نپسندید و عنوان «امیرالمؤمنین» را برای خود برگزید. برای عثمان هر دو عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه‌الرسول استعمال می‌شد. اما برای اولین بار در سال‌های آخر خلافت او، از طرف امویان عنوان «خلیفه‌الله» برای او به کار رفت.

با روی کار آمدن معاویه، به عمد، لقب «خلیفه‌الله» جای «خلیفه‌الرسول» را گرفت، چرا که مشکل عمده امویان این بود که همیشه اعمال و رفتارشان با سیره و سنت نبوی قیاس می‌شد و از این جهت به ناچار - حتی حداقل در ظاهر - بایستی برخی امور را رعایت می‌کردند. اما با انتخاب عنوان خلیفه‌الله، خود را از سایه سنگین این قیاس

خارج کردند و چنین تبلیغ نمودند که مقام خلافت بالاتر از مقام نبوت است و خلیفه به خدا نزدیک تر و فقط در مقابل او پاسخ گو است. امویان تا آن جا پیش رفتند که بر فراز منبرها این سخن را مطرح می کردند که آیا مقام و موقعیت خلیفه برتر است یا پیامبر؟ و استنتاج کردند که خلیفه اعتبار و ارزش بیشتری دارد. انتخاب عنوان خلیفه اللّهی مناسب ترین شیوه برای دور زدن پیامبر بود. تا با تخفیف مقام پیامبر، مقابله خشونت آمیز با بازماندگان و اهل بیت او تسهیل شود.

به واسطه همین انحراف های بنیادینی که امویان در تاریخ اسلام به وجود آوردند، امام خمینی علیه السلام آن را مثل اعلای «حکومت جور» معرفی کرده و قیام امام حسین علیه السلام را تنها راه مقابله با نهادینه شدن این بدعت های ناروا در جامعه اسلامی دانسته اند. چنان که می فرمایند:

... قیامش، انگیزه اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیه حکومت

جور، حکومت جور باید از بین برود. (۴۲)

#### ه- تبدیل خلافت به سلطنت

ابوالاعلی مودودی در کتاب ارزشمند «خلافت و ملوکیت در اسلام» ویژگی های نظام ملوکی معاویه را در مقایسه با خلافت پیش از وی چنین برمی شمرد:

۱- دگرگونی در روش تعیین خلیفه: خلفای قبل از معاویه، خود برای کسب خلافت قیام نمی کردند، اما معاویه به هر صورت در پی آن بود تا خود را خلیفه کند و وقتی برکرسی خلافت تکیه زد کسی را یارای مخالفت با او نبود و باید بیعت می کرد. خود معاویه نیز به این موضوع اعتراف می کند که از نارضایتی مردم از خلافت خود آگاه است اما به زور شمشیر آن را به دست آورده است. این مسئله بعدها به موروثی شدن خلافت توسط معاویه انجامید.

۲- دگرگونی در روش زندگی خلفا: استفاده از روش زندگی پادشاهی روم و ایران از عهد معاویه آغاز شد.

۳- تغییر در شیوه اداره بیت المال: در این دوره خزانه بیت المال به صورت ثروت

شخصی شاه و دودمان شاهی درآمد، کسی نیز نمی توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت باز خواست کند.

۴- پایان آزادی ابراز عقیده: در این دوره دیگر کسی را یارای امر به معروف و نهی از منکر نبود. شروع این روش جدید از عهد معاویه و با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

۵- پایان آزادی قضات.

۶- خاتمه حکومت شورایی و به وجود آمدن حکومت ملوکی جدید.

۷- ظهور تعصبات نژادی و قومی و نابودی برتری قانون.<sup>(۴۳)</sup>

در قالب رهیافتی ریشه شناسانه شاید بتوان به پرسش چگونگی تبدیل خلافت به ملوکیت، پاسخی در خورشان یافت. با نظری به شیوه انتخاب «خلفای نخستین» در می یابیم که هیچ کدام از آن ها در اندیشه موروثی کردن خلافت در خاندان خود نبودند، اما زمینه های آن را به طور ناخواسته فراهم کردند. در اندیشه سیاسی اهل سنت، توجیه گر اقدام معاویه در انتخاب پسر خود به ولایت عهدی، «نظریه استخلاف» می باشد؛ شیوه ای از انتخاب خلیفه که عمر (خلیفه دوم) نیز بدان طریق به خلافت رسیده بود. در این نظریه، انتخاب جانشین بعدی در حیطة وظایف خلیفه وقت شمرده می شود.<sup>(۴۴)</sup> اما از آن جا که خلفای نخستین نسبتاً پرهیزکار و متقی بودند، هیچ وقت از این فرصت برای انتخاب فرزندان یا شخصی از خاندان خود استفاده نکردند. ولی معاویه با تعمیم اصل استخلاف به فرزندان، راه تبدیل خلافت به سلطنت (حکومت موروثی) را باز کرد. بعدها نظریه استخلاف از سوی فقها و نظریه پردازان اهل سنت، شرح و بسط یافت و سعی شد که استخلاف منطبق با حوادث پیش آمده روز، فرزندان را نیز در برگیرد.

ماوردی نظریه های گوناگون را در سه دسته جمع بندی کرده است:<sup>(۴۵)</sup> نظریه اول حاکی از آن است که بیعت با فرزند یا پدر مجاز نیست، مگر این که اهل اختیار در باب او مشورت کنند و وی را شایسته و صالح بدانند. نظریه دوم به بیعت خلیفه با فرزند یا



پدر به دیدهٔ رضا می‌نگرد و دلیلی که برای این امر اقامه شده آن است که خلیفه از آن جهت که حاکم است، حکم وی نافذ است. نظریهٔ سوم بیعت خلیفه با پدر را مجاز شمرده است ولی با فرزند را براساس یک نظریهٔ انسان شناختی، جایز نمی‌داند. بسط نظریهٔ استخلاف، به راحتی توانست اقدام معاویه را در موروثی کردن خلافت، مقبول جلوه دهد. ابن خلدون در این باره می‌گوید:

درست است که یزید فاضل نبود و مفضول بود ولی آن چه که می‌بایست در ترجیح مفضول به

فاضل کار ساز شود علاقه معاویه به اتحاد تمایلات مردم و وحدت کلمه بود ... حقیقت امامت

برای این است که امام در مصالح دین و دنیای مردم درنگرد، چه او ولی و امین آنان است. (۴۶)

حکومت پادشاهی معاویه بدون آن که یادی از سنت و سیره نبوی داشته باشد، مقوم حاکمیت سلطنتی دنیاطلبانه‌ای بود که «عقیده» و پای بندی به آن را کاملاً نادیده گرفته بود؛ معاویه در یکی از خطابه‌های خود می‌گوید:

... اما بعد، من به خدا قسم، خلافت را به وسیله محبتی که از شما سراغ داشته باشم، یا به

رضایت شما، به دست نیاورده‌ام، بلکه با همین شمشیرم یا شما مبارزه و مجادله کرده‌ام. کوشیدم

نفس خود را بر سیره پسر ابی قحافه [ابوبکر] و عمر رضایت دهم اما به شدت متنفّر و گریزان شد.

خواستم به شیوه و مرام عثمان رود، از آن نیز امتناع نمود. پس مسلک و طریق دیگری پیمودم که

نفع من و شما در آن است، نیکو بخوریم و زیبا بیاشامیم (مواکلة حسنة و مشارية جمیله). اگر مرا

بهترین خود بیابید حکومتم را سودمندترین برای خودتان خواهید یافت. و الله بر احدی که شمشیر

ندارد شمشیر نخواهم کشید و سخن هیچ یک از شما را که برای تسکین خود سخن گفته‌اید پاسخ

نداده و اعتنا نخواهم کرد و اگر مرا کسی نیافتید که به همه حقوق شما قیام نماید، بعض آن را از من

بپذیرید و اگر از من خیری به شما رسید آن را قبول کنید، زیرا سیل هرگاه افزون شود ویران‌کنند و آن

گاه اندک باشد بی‌نیاز و غنی سازد. هرگز مباد که در اندیشهٔ فتنه باشید، زیرا که فتنه معیشت را تباه

می‌کند و نعمت را کدر می‌نماید. (۴۷)

با این انحرافات بنیادینی که از سال یازده تا ۶۱ ق در جامعه اسلامی شکل گرفته

بود، آیا وقوع رخدادی مثل سانحهٔ عاشورا قابل پیش‌بینی نبود؟

## پی نوشت ها:

۱. آلوسی در «بلوغ العرب» از هیچ نظریه، اندیشه یا میراث مدنی برای عرب خبری نمی‌دهد. در سه جلد این کتاب که برای نشان دادن اوج عقل و درایت عرب نوشته شده حتی یک نکته فکری و مدنی برای عرب عصر جاهلی ثبت نشده است. (ر.ک: غلامحسین زرگری نژاد، *تاریخ صدر اسلام* (چاپ اول: تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸) ص ۵۹۳).
۲. *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰) ص ۲۶.
۳. محمد بن جریر طبری، *تفسیر الطبری*، جلد ۴، ص ۲۵ به نقل از: عبدالحسین زرگری نژاد، همان، ص ۱۷۲.
۴. احمد امین، *پرتو اسلام*، ترجمه عباس خلیلی (تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۵۸) ج ۱، ص ۷۲.
۵. غلامحسین زرگری نژاد، همان، ص ۱۶۱.
۶. همان.
۷. ابن سعد، *الطبقات الکبری* (بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۵ق) ج ۳، ص ۳۲۶.
۸. همان.
۹. شعرانی، *دمع السجوم* (ترجمه نفس المهموم) ص ۲۵۲.
۱۰. *صحیفه نور*، ج ۱، ص ۱۶۱.
۱۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۴.
۱۲. محمد رضا مظفر، *السقیفه* (بیروت، مؤسسه الأعلی، ۱۹۹۳م) ص ۵ و ۶.
۱۳. محمد یوسف الکاندهلوی، *حیاة الصحابه* (بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۲م) ج ۲، ص ۵۷-۶۹.
۱۴. ابن قتیبه دینوری، *الإمامة والسیاسة*، تحقیق علی شیری (قم، بی نا، ۱۴۱۳ق) ج ۱، ص ۷ و شهرستانی، *الملل و النحل*، تحقیق محمد فتح الله بن بدران (قم، چاپ افست، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۳۸.
۱۵. محمد یوسف الکاندهلوی، همان.
۱۶. *صحیفه نور*، ج ۱۷، ص ۵۸.
۱۷. محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری* (بیروت، مؤسسه الأعلی، ۱۹۸۳م) ج ۱، ص ۲۹۱۶.
۱۸. تقی الدین احمد بن علی المقریزی، *النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم* (لیدن، ۱۸۸۸م) ص ۴۱.
۱۹. داود فیرحی، *قدرت، دانش و مشروعیت سیاسی* (پایان نامه دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران) ص ۱۶۰ به نقل از: محمد عابد الجابری، *العقل السیاسی العربی*، ص ۱۵۰.
۲۰. همان.

۲۱. همان.
۲۲. محمد یوسف الکاندهلوی، همان، ص ۲۲۳.
۲۳. ابن سعد، همان، جلد ۳، ص ۲۲۶.
۲۴. محمد یوسف الکاندهلوی، همان، ص ۲۲۶-۲۳۰.
۲۵. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۶، ص ۲۲۹۰.
۲۶. محمد عابد الجابری، همان، ص ۱۸۲.
۲۷. ابن سعد، همان، ج ۳، ص ۴۱.
۲۸. همان.
۲۹. همان.
۳۰. عبدالرحمان بن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی (چاپ هشتم: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵) ج ۱، ص ۳۹۲.
۳۱. محمد یوسف الکاندهلوی، همان، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۲۲۵.
۳۲. داود فیرحی، همان، ص ۱۶۶.
۳۳. همان، ص ۱۶۷ به نقل از: یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۴۵.
۳۴. ابن کثیر دمشقی در «*البدایة و النهایة*» عملکرد یزید را کاملاً توجیه کرده است.
۳۵. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (مصر، دارالاحیاء الکتب العربی، ۱۳۸۷ ق) ج ۱، ص ۳۶۱.
۳۶. ابن ابی الحدید بابی را تحت عنوان «احادیثی که معاویه با تحریک عده‌ای از صحابه و تابعین در ذم علی جعل کرده» در کتابش آورده است (*شرح نهج البلاغه*، ج ۴، ص ۶۳).
۳۷. داود فیرحی، همان، ص ۱۸۰.
۳۸. ابوحنیفه دینوری، *اخبار الطّوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره، ۱۹۶۰ م) ص ۳۳۸.
۳۹. شهرستانی، همان ج ۱، ص ۱۱۴.
۴۰. احمد امین، *فجر الاسلام* (بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۷۵ م) ص ۲۷۹.
۴۱. ابن العربی، *العواصم من القواصم* (قاهره، بی‌نا، ۱۴۰۵ ق) ص ۲۹.
۴۲. صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۸۹.
۴۳. رسول جعفریان، *تاریخ خلفا* (چاپ اول: تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴) ص ۴۰۷ به نقل از: *خلافت و ملوکیت در اسلام*، ص ۱۸۸ و ۲۰۷.
۴۴. ابن فراء، *احکام السلطانیة*، تحقیق محمد حامد الفقهی، (قم، چاپ افست، ۱۴۰۶ ق) ص ۲۵.
۴۵. ماوردی، *احکام السلطانیة* (قم، چاپ افست، ۱۴۰۶ ق) ص ۱۰.
۴۶. عبدالرحمان بن خلدون، همان، ص ۴۰۴.
۴۷. ابن عبدربه، *العقد الفرید* (قاهره، ۱۹۵۳ م) ج ۴، ص ۱۴۷.

